

اصول اخلاق زیستی، کدام تفسیر؟

امیر حسین خداپرست^۱

فاطمه دومانلو^۲

چکیده

عموم ارزیابی‌های اخلاقی در مورد مسائل زیستی با توجه به نظریه‌های اخلاقی موجود یا تلفیق آن‌ها به صورت یک راهبرد اخلاقی انجام می‌شوند. آنچه در غالب این ارزیابی‌ها مفروض گرفته شده اعتبار نگرش قاعده‌گرا یا اصل‌گرا به مناقشه‌های جاری و ضرورت کاربرد یک نظریه اخلاقی به‌مثابه منشأ و زمینه قاعده یا قواعد اصلی است. نه فقط در پژوهش‌های اخلاقی نظری بلکه در عمل نیز گمان بر این است که قواعد می‌توانند دستگیر تصمیم‌گیرندگان، سیاست‌گذاران، اعضای کمیته‌های اخلاق زیستی و مجریان طرح‌های پژوهشی باشند. اصول اخلاق زیستی بر این اساس شکل گرفته‌اند. با این حال، در دهه‌های اخیر به‌طور گوناگون، اعتبار نگرش عام‌گرایانه به اخلاق به نقد کشیده شده است. در این مقاله، شأن معرفت‌شناختی و اخلاقی اصول اخلاق زیستی از دو منظر عام‌گرایانه و خاص‌گرایانه بررسی و نشان داده می‌شود که این انتقادات تفسیر سنتی از این اصول را، که تا حدی به روند انضمامی شکل‌گیری احکام اخلاقی بی‌اعتنا است، کنار می‌نهند اما تفسیر تعدیل‌شده از عام‌گرایی اخلاقی می‌تواند همچنان کاربرد این اصول را موجه سازد.

۱- کارشناس ارشد فلسفه، مرکز تحقیقات بیوتکنولوژی تولیدمثل، پژوهشکده فناوری‌های نوین علوم پزشکی جهاد دانشگاهی - ابن سینا، تهران، ایران.

Email: Khodaparast.amir@gmail.com

۲- کارشناس ارشد فلسفه، مرکز تحقیقات بیوتکنولوژی تولیدمثل، پژوهشکده فناوری‌های نوین علوم پزشکی جهاد دانشگاهی - ابن سینا، تهران، ایران.

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۵/۹

تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۲/۲۵

۱۲/ فصلنامه اخلاق زیستی سال چهارم، شماره سیزدهم، پاییز ۱۳۹۳

واژگان کلیدی: اخلاق زیستی، اصول اخلاق زیستی، نظریه‌های اخلاقی،
عام‌گرایی، خاص‌گرایی

Archive of SID

اصول اخلاق زیستی، کدام تفسیر؟

مقدمه

عموم ارزیابی‌های اخلاقی در مورد مسائل زیستی با توجه به نظریه‌های اخلاقی^۱ موجود یا تلفیق آن‌ها به صورت یک راهبرد اخلاقی انجام می‌شوند. آثار متعددی در قالب کتاب، مقاله یا تحقیق دانشگاهی مسائل زیستی را از منظر وظیفه‌گرایانه^۲ یا فایده‌گرایانه^۳ بررسی کرده‌اند. در بسیاری از این نوشته‌ها، توجه به عدم کفایت کاربرد یک نظریه اخلاقی واحد در حل مسئله یا نتایج ناخوشایند حاصل از کاربرد چنین نظریه‌ای در ارزیابی یک پژوهش یا فناوری زیستی به تلاش برای تجمع و تلفیق نظریات انجامیده است. برای نمونه، از آنجاکه احساس شده وظیفه‌گرایی نمی‌تواند همواره پاسخی رضایت‌بخش به دغدغه‌های اخلاقی آدمی بدهد، تلاش شده است مبانی آن با وجوه مثبت فایده‌گرایی تلفیق و از این رهگذر، «وظیفه‌گرایی عمل‌محور»^۴ شکل گیرد که جزمیت وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر^۵ را، که قاعده اخلاقی را در همه موقعیت‌ها و همه زمان‌ها برای همه افراد معتبر و الزامی می‌داند، در بر نداشته باشد. از سوی دیگر، نتایج مایوس‌کننده کاربرد فایده‌گرایی به سبک بنتام و محاسبه لذت و الم حاصل از افعال، کسانی را به تلفیق آن با مکمل‌های وظیفه‌گرایانه و تکوین «فایده‌گرایی قاعده‌نگر»^۶ سوق داده است. این نگرش‌های تلفیقی نیز در بررسی مسائل اخلاق زیستی به کار گرفته شده و گاه نتایج سودمندی به همراه داشته‌اند (Baumgarten, 2013). بدین ترتیب، آنچه در غالب بحث‌های اخلاقی درباره پژوهش‌ها و فناوری‌های زیستی مفروض گرفته شده اعتبار نگرش قاعده‌گرا یا اصل‌گرا به مناقشه‌های جاری و ضرورت کاربرد یک نظریه اخلاقی به‌مثابه منشأ و زمینه قاعده یا قواعد اصلی است. اصول اخلاق زیستی بر این اساس شکل گرفته‌اند. در این مقاله، شأن معرفت‌شناختی و اخلاقی اصول اخلاق زیستی از دو منظر عام‌گرایانه^۷ و

خاص گرایانه/ جزئی‌نگرانه^۸ بررسی و نشان داده می‌شود که تفسیر تعدیل‌شده‌ای از عام‌گرایی اخلاقی می‌تواند کاربرد این اصول را موجه سازد.

الف) اصل‌گرایی در اخلاق زیستی

دستیازی به اصول و قواعد اخلاقی، هم به نزد فایده‌گرایان و هم به نزد وظیفه‌گرایان به یکسان معتبر پنداشته شده است. البته هر دو گروه نه‌تنها در تعیین قاعده یا قواعد اصلی با یکدیگر اختلاف دارند بلکه در نزد خود نیز قواعد مختلفی را برگرفته‌اند. این اختلاف در خود نظریه نیز وجود دارد. برای نمونه، ایمانوئل کانت و ویلیام دیوید راس دو نظریه‌پرداز بزرگ وظیفه‌گرایی شمرده می‌شوند. درحالی‌که کانت سه تنسیق نزدیک به یکدیگر از امر مطلق^۹ ارائه می‌دهد، (Johnson, 2013) راس شش وظیفه اخلاقی در نگاه نخست^{۱۰} را تشخیص می‌دهد که از حیث الزام‌آوری با آنچه کانت می‌گفت یکسان اما از حیث محتوا و کاربرد عملی به کلی متفاوت است (Ross, 2007, P16-47). در سوی مقابل نیز می‌توان اختلاف رأی بنتام و میل، یعنی پیام‌آوران بزرگ فایده‌گرایی، را در نظر آورد. بنتام یک دستگاه محاسباتی برای ارزیابی سود و زیان ابداع کرد. این دستگاه افعال را به‌مثابه درون‌داد می‌پذیرد و بر اساس ملاک‌هایی هفت‌گانه، یعنی «شدت»،^{۱۱} «مدت»،^{۱۲} «قطعیت»،^{۱۳} «نزدیکی»،^{۱۴} «بارآوری»،^{۱۵} «خلوص»^{۱۶} و «گسترده‌گی»^{۱۷} آن‌ها را می‌سنجد و درنهایت، برون‌داد خود را، که همان حکم اخلاقی است، عرضه می‌کند بدون آنکه توجهی به شهودهای اخلاقی معارض در موقعیت‌های خاص داشته باشد (Bentham, 1996, P31-34). اما میل این شهودهای اخلاقی را به‌جد می‌گرفت و پاره‌ای افعال را به لحاظ کیفی فایده‌آور و

الزامی می‌انگاشت حتی اگر در موقعیتی خاص، برحسب دستگاه محاسباتی بنام، به زیان‌هایی نیز راه دهند (Mill, 2009, P187-201).

تاکنون بیشتر مواجهه نظریه‌پردازان اخلاق با مسائل اخلاقی در علوم زیستی مبتنی بر قواعد بوده است. نه فقط در پژوهش‌های اخلاقی نظری بلکه در عمل نیز گمان بر این است که قواعد می‌توانند دستگیر تصمیم‌گیرندگان، سیاست‌گذاران، اعضای کمیته‌های اخلاق زیستی و مجریان طرح‌های پژوهشی باشند. در بررسی طرح‌های پژوهشی و تصمیم‌گیری‌ها در کمیته‌های اخلاق، قواعد اخلاقی سایه سنگینی بر مباحث جاری می‌اندازند و به‌ویژه، بر چهار قاعده اساسی و پرکاربرد، یعنی «خودآیینی»،^{۱۸} «عدالت»،^{۱۹} «خیررسانی»^{۲۰} و «ضرررسانی»^{۲۱} تأکید می‌شود. این قواعد چنان اهمیت یافته‌اند که اینک به «اصول اخلاق زیستی»^{۲۲} شهره‌اند (Beauchamp, Childress, 2001).

بدین‌سان، مسائل اخلاقی برآمده از علوم و فناوری‌های زیستی غالباً با توجه به اصول اخلاق زیستی طرح و بررسی می‌شوند. سعی صاحب‌نظران بر آن است که با درک جوانب مختلف مسئله دریابند که آیا کاربرد یک فناوری یا انجام یک پژوهش زیستی مطابق با این اصول است یا آن را نقض می‌کند. اگر «انتخاب جنسیت»^{۲۳} رویان را نمونه‌ای از مسائل اخلاق زیستی در نظر آوریم، می‌توان با توجه به اصول اخلاق زیستی این پرسش‌ها را در مورد آن مطرح کرد: آیا سلب امکان انتخاب جنسیت رویان از پدر و مادر ناقض خودآیینی آنان نیست؟ آیا اختصاص یافتن استفاده از روش‌های پرهزینه انتخاب جنسیت برای طبقه خاصی از جامعه ناقض عدالت و دسترسی همه افراد نیازمند به این روش‌ها نیست؟ آیا ممنوع شمردن انتخاب جنسیت، چنانکه در کشورهایی همچون آلمان مقرر است (Wilhelm, Dahl, Alexander, Brahler, Stöbel-Richter, 2013)، ناقض

خیررسانی نیست؟ آیا جواز انتخاب جنسیت و در پی آن، برهم خوردن تناسب جنسیتی در جامعه از مصادیق ضرررسانی است؟ این پرسش‌ها بسیار عام‌اند. با دقت در موضوع، می‌توان موقعیت‌ها و پرسش‌های اخلاقی پیچیده‌تری نیز آفرید و وجوه مختلف مسئله مذکور را در پرتو هریک از اصول اخلاق زیستی قرار داد و از پس این بررسی، به حکمی اخلاقی دست یافت. این نحوه مواجهه با موضوع حرکت در چارچوب نگرش اصل‌گرایانه^{۲۴} به اخلاق زیستی است که در نظری کلی‌تر، با فرض اعتبار عام قواعد در اخلاق انجام می‌شود. بر این اساس، متخصصان اخلاق زیستی غالباً تمایل دارند پاسخ‌های خود به مسائل جاری را به‌جای توسل به سنت‌های اخلاقی خاص، که شمول کمتری دارند، با استناد به اصول اخلاقی نسبتاً عامی همچون احترام به خودآیینی یا خیررسانی توجیه کنند. به گمان آنان، از آنجاکه گسترش علوم و فناوری‌های زیستی در همه جهان مشکلات اخلاقی مشابهی را به همراه آورده است، توسل به آن‌ها می‌تواند در حل این مشکلات ارزشی جهان‌شمول داشته باشد. این اصول ملاحظات اخلاقی عامی را دربرمی‌گیرند: احترام به خواست افرادی که صلاحیت تصمیم‌گیری دارند (احترام به خودآیینی)، آسیب نرساندن، ظالمانه رفتار نکردن با دیگران و احترام به ارزش حیات آنان، خیر رساندن به دیگران (خیررسانی)، تکلیف ایجاد تعادل میان خیر و ضرر، توزیع منصفانه خیرها و ضررها (عدالت)، وفای به عهد (وفاداری)، راستی، ارائه آگاهی‌های لازم و احترام به حریم شخصی افراد و حفظ اطلاعات محرمانه آن‌ها (رازداری / محرمانگی). اولویت‌بندی این ملاحظات در چارچوب‌های اخلاقی مختلف یکسان نیست چرا که برخی از این اصول را می‌توان تحت اصولی دیگر گنجانند. مثلاً، اصل «راستی» را می‌توان از اصل «احترام به خودآیینی» استنتاج کرد چون افراد بدون اطلاعات صحیح و کافی نمی‌توانند

تصمیم‌هایی مستقل بگیرند (Childress, 2009, P68-69). این که کدام اصول را می‌توان از اصول دیگر استنتاج کرد محل بحث و نزاع صاحب‌نظران است اما محور رویکرد اصل‌گرا به اخلاق زیستی یکسان شمردن ویژگی‌های اخلاقاً مربوط^{۲۵} در موقعیت‌های مختلف است. از آنجاکه داوری اخلاقی با در نظر گرفتن ویژگی‌های خوب‌ساز و بدساز و ربط آن‌ها با یکدیگر در یک موقعیت شکل می‌گیرد، اگر همچون عام‌گرایان بر آن باشیم که این ویژگی‌ها در غالب موقعیت‌ها پیامدهای مشابه دارند، آنگاه می‌توان از پیش نتیجه گرفت که یک داوری اخلاقی واحد در موقعیت‌های متعدد موجه و مقبول است (Dancy, 1993, P57).

ب) اخلاق: عام‌گرایی یا خاص‌گرایی

نگرش عام‌گرایانه به اخلاق تا چه حد موجه و کارآمد است؟ این پرسش در دهه‌های اخیر به صور گوناگون طرح شده و تردیدی در اعتبار این نگرش در انداخته است. در اینجا عمده‌ترین صورت‌های طرح این پرسش را طرح و بحث و سپس، به ارزیابی مسئله در زمینه اخلاق زیستی می‌پردازیم.

در میانه قرن بیستم، فیلسوفان اگزیستانسیالیست در سنت فلسفه قاره‌ای طرحی اخلاقی درافکندند که بیش از هر چیز بر موقعیت وجودی کنشگر اخلاقی تأکید دارد. ژان‌پل سارتر، که در این زمینه رأیی روشن‌تر دارد، این موقعیت وجودی را مهم‌ترین رکن شناخت و ارزیابی اخلاقی می‌داند. موقعیت اخلاقی یک موقعیت خاص وجودی است و مقتضی آن است که فاعل اخلاقی بتواند در آن آزادانه عمل کند. این موقعیت یگانه و منحصر به فرد است زیرا جوهری گوناگون و پیش‌بینی‌ناپذیر دارد که آن را از هر موقعیت دیگر، به‌ویژه از فضای زندگی روزمره، متمایز می‌کند. تفاوت موقعیت‌های اخلاقی موجب خروج فاعل از قواعد و

اصول کلی اخلاقی می‌شود. اگر فاعل اخلاقی در حین عمل مجبور به رعایت هنجارهایی شناخته‌شده و عام باشد، هنجارهایی که غالباً منشأ آن‌ها نامشخص است و حتی گاه با آداب و رسوم و عرف اجتماعی آمیخته می‌شود، آزادی خود را از دست می‌دهد. اما به باور سارتر، آزادی مهم‌ترین رکن عمل اخلاقی است و عملی که از سر آزادی برنخیزد، نه فقط اخلاقی نیست بلکه حتی قابل انتساب به فاعل نیز نیست (وارنوک، ۱۳۸۶، ص ۷۴-۵۸). آشکار است که نگرش سارتر به اخلاق با نگرش عام‌گرایانه و تسلط اصول و قواعد اخلاقی بر فاعل مغایر است.

افزون بر این، متفکرانی در سنت تحلیلی، به صورتی مشابه، در اعتبار قاعده‌گرایی اخلاقی تردید کرده‌اند. پیشگام آنان در این زمینه، جوزف فلچر است. او در کتابی با عنوان اخلاق موقعیت ارزیابی اخلاقی عامی را که به قواعد و اصولی شبه‌حقوقی بیانجامد، نامطلوب شمرد. قاعده‌گرایان نخست موارد نقض قواعد را استثناهایی محدود و کم‌اهمیت می‌شمرند اما پیچیدگی زندگی و موقعیت‌های اخلاقی و موارد استثنا چنان فزونی می‌گیرد که اعتبار عام قاعده زیر سؤال می‌رود. از این رو، به نظر فلچر، داوری اخلاقی باید زمینه و موقعیت را جدی‌تر و سرنوشت‌سازتر در نظر آورد. ممکن است واقعیت‌های مربوط به داوری اخلاقی در موقعیتی چنان باشد که عملی برخلاف آنچه در موقعیت پیشین انجام شده بود، به لحاظ اخلاقی درست تلقی شود. قواعد اخلاقی انعطاف‌ناپذیر حاصل تعمیم ناموجه داوری‌هایی‌اند که در موقعیت‌های زیادی معتبر تلقی شده‌اند اما اعتبار دائمی آن‌ها مخدوش است. داوری‌های برآمده از این تعمیم ناموجه می‌تواند در موقعیت‌هایی نه فقط دست فاعل اخلاقی را نگیرد و او را ره ننماید بلکه با سیطره بر ذهنش، موجب گمراهی او شود (Fletcher, 1997, P18-22).

پس از فلچر، تردید در اعتبار عام‌گرایی اخلاقی جدی‌تر شد. از ابتدای دهه ۱۹۸۰، برخی فیلسوفان اخلاق واقع‌گرا همچون جانانان دنسی، جان مک‌داول و دیوید مک‌نوتن رویکرد عام‌گرایانه در اخلاق را نه‌موجه و نه مطلوب شمردند و در مقابل آن، خاص‌گرایی اخلاقی را در انداختند. به باور آنان، عام‌گرایی اخلاقی به لحاظ وجودشناسی و معرفت‌شناسی اخلاق ناموجه است و به لحاظ عملی نیز ناکارآمد و بلکه گمراه‌کننده است. ناکارآمدی عام‌گرایی در عمل برآمده از استثنایهای بسیاری است که درست در موقعیت حساس اخلاقی دامنگیر قواعد اخلاقی می‌شود. قواعد اخلاقی برای دستگیری از فاعل اخلاقی در موقعیتی شکل گرفته‌اند که او خود نمی‌تواند به راحتی با اتکا به فهم عرفی و وظیفه اخلاقی خود را تشخیص دهد اما در عمل، به نظر می‌رسد این موقعیت‌ها و مسائل بسیار پیچیده‌تر از آن‌اند که به کمک اصول اخلاقی رفع شوند. در غالب موارد، آنچه فاعل اخلاقی را دچار تحیر می‌کند فقدان این اصول نیست بلکه تعارض آن‌ها با یکدیگر است. به دیگر سخن، آنگاه که فاعل اخلاقی سعی می‌کند واقعیت‌های مربوط را درک کند، متوجه پیچیدگی آن‌ها می‌شود، به گونه‌ای که احساس می‌کند دو حکم اخلاقی مغایر او را به دو سوی مخالف سوق می‌دهد (مک‌ناتن، ۱۳۸۳، ص ۲۷۴-۲۷۱). برای نمونه، تصمیم‌گیری اخلاقی درباره سقط جنین صرفاً دربرگیرنده توسل به یک حکم اخلاقی در مقابل منفعت‌جویی شخصی یا بی‌توجهی به واقعیت‌های مربوط نیست. فاعل، از یک سو، به حرمت اخلاقی قتل نفس، به مثابه یک اصل اخلاقی، می‌اندیشد و از سوی دیگر، احترام به خودآیینی فاعل را در نظر می‌آورد که دربردارنده قاعده احترام به حق فرد برای تصمیم‌گیری درباره بدن خود است. عام‌گرایان نمی‌توانند به سهولت روشن کنند که کدام اصل اخلاقی باید بر دیگری تقدم یابد.

همه انتظار ما از اصول اخلاقی این است که در موقعیت‌های خاص اخلاقی عمل درست و شایسته را به ما بنمایانند. چنین انتظاری، اگر محقق‌شدنی بود، احتمالاً دیگر نه اختلاف نظری درباره فعل درست اخلاقی وجود داشت و نه تصمیم‌گیری اخلاقی این همه دشوار می‌نمود. اما در هر موقعیت اخلاقی ملاحظات بسیاری به میان می‌آیند که در نظریه‌های اخلاقی مختلف جایگاه‌های متفاوتی می‌یابند و بر نوع داوری فرد تأثیر می‌گذارند. تعارض میان اصول نیز در دیدگاه‌های اخلاقی متفاوت به صورتی مختلف حل می‌شوند و به همین دلیل است که برای یک موقعیت خاص نسخه واحد و ثابتی نمی‌توان پیچید، درست همان طور که پزشکان مختلف بیمار واحد را به یک شیوه درمان نمی‌کنند. افزون بر این، به‌گفته مک‌داول، استثناهای متعدد بر قاعده اخلاقی خود از میزان الزام‌آوری آن می‌کاهد و اندک‌اندک، فاعل اخلاقی را به لحاظ روان‌شناختی مستعد آن می‌کند که در هر موقعیت، با استناد به استثناهای مشابه یا شبه‌مشابه، قاعده را نقض کند (دباغ، ۱۳۸۷، ص ۱۳۳).

نقد عام‌گرایی در اخلاق صرفاً وجه عملی ندارد و چنانکه گفته شد، خاص‌گرایان وجودشناسی و معرفت‌شناسی اخلاق را نیز نزد عام‌گرایان ناموجه می‌یابند. از نظر آنان، در عالم واقع ارتباط مشخص و از پیش معینی بین ویژگی‌های اخلاقی و ویژگی‌های غیراخلاقی وجود ندارد تا بتوان بر اساس آن اصل و قاعده‌ای اخلاقی را پیش نهاد. عام‌گرایان تصور می‌کنند این ارتباط مشخص است و وجود برخی ویژگی‌های غیراخلاقی همواره و در هر موقعیتی فعل خاصی را به لحاظ اخلاقی واجب یا ممنوع می‌سازد درحالی‌که به نظر خاص‌گرایان، این تصور ناموجه است و تنوع و پیچیدگی موقعیت‌های اخلاقی ناشی از اقسام روابط ممکن بین ویژگی‌های اخلاقی و غیراخلاقی مرتبط به آن موقعیت را نادیده

می‌گیرد. ربط اخلاقی امری متغیر است و بنابراین، نمی‌توان از مربوط بودن یک ویژگی به داوری اخلاقی در یک موقعیت، ربط آن را در موقعیت‌های دیگر استنتاج کرد و به سوی برساختن یک اصل یا قاعده اخلاقی پیش رفت (Dancy, 2004, P85-88). در نتیجه این رأی وجودشناختی در باب ویژگی‌های امور در عالم واقع، خاص‌گرایان معتقدند باید در شناخت اخلاقی نیز تجدیدنظر کرد و به جای محصور شدن در قالب تنگ اصول اخلاقی، ادراک‌ها و شهادهای اخلاقی را در زمینه‌ها و سیاق‌های مختلف برای ایضاح موقعیت به کار گرفت. ممارست فاعل اخلاقی در فهم موقعیت‌های انضمامی مختلف و تشخیص ویژگی‌های اخلاقی و غیراخلاقی و نحوه ارتباط آن‌ها با یکدیگر موجب افزایش ظرفیت او در فهم دلایل راهنمای عمل در آن موقعیت‌ها می‌شود بدون آنکه او را به اصول و قواعد از پیش معین وابسته کند (دباغ، ۱۳۸۸، ص ۴۴-۳۶).

بدین ترتیب، خاص‌گرایان روند شکل‌گیری حکم اخلاقی را معکوس می‌کنند. چنانکه دیدیم، مطابق عام‌گرایی، اصول اخلاقی عامی وجود دارند که برای استدلال اخلاقی محوری‌اند و تشخیص وظیفه اخلاقی در موقعیت‌های خاص بدون استمداد از این اصول عام ناممکن است. در مقابل، خاص‌گرایی چنین اصول عامی را به رسمیت نمی‌شناسد و از رویکردی دفاع می‌کند که از پایین به بالا عمل می‌کند، یعنی از داوری‌های ما در موارد انضمامی آغاز می‌شود و بدین ترتیب، در صورت مطلوبیت یا ضرورت، رفته‌رفته به اصول اخلاقی عام‌تر شکل می‌دهد (Arras, 2009, P117). در خاص‌گرایی اخلاقی با طیفی از الگوها^{۲۶} مواجه‌ایم، الگوهایی که از تجربه‌های پیشینمان هنگام داوری در موارد جزئی شکل گرفته‌اند. در یک سوی این طیف الگوی رفتاری قابل قبول و در سوی دیگر آن، الگوی رفتاری غیرقابل قبول قرار دارد. برای تشخیص فعل درست اخلاقی، باید هر

موقعیت اخلاقی خاص را در جایی درون این طیف قرار دهیم. این کار با تفکر تمثیلی^{۲۷} انجام می‌شود، یعنی با چشم گرداندن در موقعیت‌های اخلاقی و یافتن ویژگی‌های اخلاقاً مربوط، مقایسه موقعیت خاص فعلی با الگوهای شکل‌گرفته و تشخیص تشابه‌ها و تفاوت‌ها. بنابراین، اصول اخلاقی، توجیه‌شده و آماده برای استفاده، از آسمان پدیدار نمی‌شوند بلکه به تدریج شکل می‌گیرند و با حرکت از موردی جزئی به مورد دیگر رفته‌رفته اصلاح می‌شوند. اهمیت اصول نیز به صورت انتزاعی معین نمی‌شود بلکه جزئیات یک موقعیت اخلاقی است که هنگام تعارض اصول با یکدیگر، اهمیت هر اصل را تعیین می‌کند. نتیجه آنکه هیچ اصل از پیش تعیین‌شده‌ای وجود ندارد که همه موارد را دربرگیرد.

بدین ترتیب، به باور خاص‌گرایان، در بررسی مسائل اخلاق زیستی نباید به اصول اخلاقی متوسل شد. این مسائل پیچیده، غامض و غیرانتزاعی‌اند. هر پرونده مطرح در کمیته‌های اخلاق زیستی ویژگی‌هایی بسیار متفاوت از دیگر پرونده‌ها دارد و همین تفاوت راه دستیابی به اصول اخلاقی را مسدود می‌کند. به مثال ابتدای مقاله بازگردیم. آیا می‌توان با توسل به اصول اخلاقی انتخاب جنسیت رویان را موجه ساخت؟ اگر در مناطقی از یک کشور تعصب و تبعیض جنسیتی شایع باشد، حکم به جواز انتخاب جنسیت احتمالاً به تحکیم این تبعیض‌ها می‌انجامد ولی آیا این نظر را می‌توان در مورد همه مناطق آن کشور یا فراتر از آن، همه مناطق جهان داشت؟ اگر خانواده‌ای فرزندان زیادی از یک جنس داشتند، می‌توان با نظر به ممنوعیت انتخاب جنسیت به دلیل پیامدهای جمعیت‌شناختی آن، آن خانواده را از داشتن فرزندی با جنسیت مخالف محروم کرد؟ در مورد انتخاب جنسیت به منظور پیشگیری از تولد فرزندی با بیماری مربوط به جنس مذکر یا مؤنث چه باید گفت؟ این پرسش‌ها را می‌توان به تکرار با

تغییر ویژگی‌های اخلاقاً مربوط طرح کرد. موضوع آنجا پیچیده‌تر می‌شود که این ویژگی‌ها در هم روند. مثلاً، خانواده‌ای با داشتن فرزندان زیاد دختر خواستار انتخاب جنسیت مذکر برای رویان خود است اما هزینه لازم را ندارد و می‌خواهد برای تحقق خواست خود از امکانات و بودجه دولتی استفاده کند (که مستلزم عدم دسترسی برخی بیماران خاص به این بودجه است). این خانواده در منطقه‌ای زندگی می‌کند که نداشتن فرزند مذکر در آن به‌مثابه جرم و گناه تلقی می‌شود و نجات خود را از این برجسب اجتماعی در داشتن فرزند مذکر می‌داند. از سوی دیگر، سن مادر بالا است و پزشکان احتمال موفقیت در کار را پایین می‌دانند. در چنین موردی کدام اصل جهان‌شمول می‌تواند یاریگر تصمیم‌گیرندگان باشد؟ به نظر خاص‌گرایان، در این مورد، که حتی می‌تواند پیچیده‌تر از این نیز باشد، و موارد مشابهی که به‌وفور در پرونده‌های رسیده به کمیته‌های اخلاق وجود دارد، باید اصول را کنار گذاشت، ویژگی‌های مختلف موقعیت را با یکدیگر سنجید و مورد به مورد داوری کرد.

نتیجه‌گیری

آیا انتقادات خاص‌گرایان اصل‌گرایی را در اخلاق زیستی تضعیف و تفسیر عام از اصول اخلاق زیستی را بی‌اعتبار می‌کند؟ به نظر می‌رسد انتقادات خاص‌گرایان رویکرد ماتقدم^{۲۸} به اخلاق و قواعد اخلاقی را هدف قرار داده‌اند و نشان می‌دهند که عام‌گرایی مطلق‌گرا نمی‌تواند راهنمای موجهی برای فاعل اخلاقی باشد. از این رو، عام‌گرایان تلاش کرده‌اند ضمن تعدیل دیدگاه خود، نشان دهند که انتقادات خاص‌گرایان صرفاً متوجه صورت ساده و خام قواعد اخلاقی است (Sinnott-Armstrong, 1999, P1-12). آنان این انتقادات را از دو طریق پاسخ می‌دهند: ۱-

مشخص کردن معنا و دامنه اصول و قواعد اخلاقی و ۲- برقراری توازن در بین آن‌ها. برای مشخص کردن معنا و دامنه اصول باید مواردی جزئی را، که تحت آن اصول قرار می‌گیرند، تا حدی متعین^{۲۹} کنیم. به علاوه، می‌توانیم قواعدی را تدوین کنیم که راهنمایی انضمامی‌تر برای عمل فراهم می‌آورند. مثلاً، قاعده رضایت آگاهانه اصل احترام به خودآیینی را متعین و به موقعیت خاص نزدیک‌تر می‌کند. در برقراری توازن بین اصول نیز به قوت و اهمیت آن‌ها می‌پردازیم. نخستین مسئله این است که آیا اصول اخلاقی مطلق وجود دارند که فاعل اخلاقی، صرف‌نظر از شرایط، ملزم به رعایت آن‌ها است؟ برخلاف نظر عام‌گرایان مطلق‌گرایی چون کانت، پاسخ به این پرسش منفی است. بحث از اخلاق و وظیفه اخلاقی بدون در نظر گرفتن شرایط وزمینه فعل چندان معقول به نظر نمی‌رسد. حتی مطلق‌گرایان^{۳۰} نیز از اصول مطلق بسیار محدودی سخن می‌گویند و آن‌ها را، یا بسیار انتزاعی و فراگیر، و در نتیجه تا حدی بی‌فایده، برمی‌شمرند یا به گونه‌ای تعریف می‌کنند که محذورات اخلاقی را تقلیل دهند. برای نمونه، فایده‌گرایان تنها اصل مطلق را اصل فایده و اصول دیگر را قواعدی تجربی می‌دانند که نه تجویزی بلکه صرفاً روشن‌گرند.

برقراری توازن بین قوت و اهمیت هنجارها نیز به تعدیل عام‌گرایی می‌انجامد. از پس این توازن، هنجارهایی وجود خواهند داشت که در نگاه نخست الزام‌آورند و تا زمانی که اصل دیگری بر آن‌ها غلبه نکرده و اعتبار آن‌ها را تحت‌الشعاع قرار نداده است، به کار تشخیص درستی و نادرستی افعال می‌آیند. بیچامپ و چایلدرس شرایط مضاعفی را نیز پیشنهاد می‌کنند: ۱- بتوان دلایل خوبی برای عمل بر طبق اصل غالب به جای اصل مغلوب ارائه کرد. ۲- غایتی اخلاقی که نقض یک اصل را توجیه می‌کند دستاوردی واقعی دربرداشته باشد. ۳- هیچ

گزینه‌مرجح اخلاقی دیگری وجود نداشته باشد. ۴- نقض اصل اخلاقی با غایتی اصلی که از فعل به دست می‌آید متناسب و در کمترین حد ممکن باشد. ۵- اثرات منفی نقض اصل تقلیل یابد و ۶- با همه طرفین درگیر در مسئله بی‌طرفانه رفتار شود (Childress, 2009, P72-73). آشکار است که اصل اخلاقی در این تفسیر تعدیل‌شده متعین به تعینات و مقید به قیود موقعیت انضمامی است و از پیش و به صورت ماتقدم اعمال نمی‌شود. بدین ترتیب، عام‌گرایی تعدیل‌شده ملاحظات دیگری را نیز در تشخیص وظیفه اخلاقی دخیل می‌داند و از دعوی اطلاق اصول و قواعد دست می‌شوید.

از این گذشته، جزئی‌نگری، در شکل افراطی آن، خود گرفتار انتقاداتی مهم و تعیین‌کننده است. به نظر می‌رسد حتی اگر به برتری داوری‌های اخلاقی جزئی بر داوری‌های اخلاقی عام قائل باشیم، باید بپذیریم که داوری‌های اخلاقی در شرایط مشابه باید یکسان باشند. این شرایط مشابه را در زندگی اخلاقی خود در موقعیت‌هایی بسیار تجربه می‌کنیم، موقعیت‌هایی که به رغم پیچیدگی و تفاوت، از برخی وجوه مشابه یکدیگر به چشم می‌آیند. در مقابل همین انتقاد است که برخی خاص‌گرایان، ضمن انکار تعمیم ماتقدم اصول اخلاقی شهودی در موارد انضمامی، بر اهمیت الگوهای مشابه تأکید می‌کنند و آن‌ها را روشن‌تر و قابل اعتمادتر می‌دانند. این سنخ خاص‌گرایی بدیلی برای قاعده‌گرایی تعدیل‌شده نیست بلکه می‌توان آن را مکمل ضروری پیدایی و به‌کارگیری قواعد اخلاقی شمرد (دباغ، ۱۳۸۸، ص ۱۰۲-۱۰۳). در تفسیر حداقلی از خاص‌گرایی، پذیرش الگوهای مشابه بر این مبنا است که داوری‌های جزئی، به هر میزان که مشابه باشند، یک خط مشی اخلاقی منسجم همراه با برخی قواعد و اصول را به دنبال خود می‌آورند که البته در موقعیت‌های اخلاقی جدید قابل تجدیدنظر، واکاوی و تأمل دوباره‌اند.

این الگوهای اخلاقی پیش‌ساخته و تحمیلی نیستند بلکه با ممارست و مشاهده شباهت ویژگی‌های اخلاقاً مربوط در سیاق‌های مختلف ظهور می‌کنند. مهم آن است که فرد با نظر به ملاحظات جزئی و با استمداد از اصول اخلاقی تعمیم‌یافته و تا حدی قابل پیش‌بینی در موارد مشابه به ارزیابی موقعیت پیش رو بپردازد و بتواند بر درستی تصمیم خود استدلال کند. نخستین گام در این راه تشخیص درست و طرح ملاحظاتی است که از وزن اخلاقی برخوردارند و در توزین فعل اخلاقی به کار می‌آیند. تفسیر اصول اخلاق زیستی بر این مبنا از ملاحظات اخلاقی مذکور قواعدی می‌سازد که نه چنان انتزاعی‌اند که به کار حل مسائل انضمامی و معماگونه اخلاق زیستی نیایند و نه چنان خاص و جزئی که نتوانند پشتوانه‌ای برای داوری منسجم و مشابه در موقعیت‌های مشابه باشند. به نظر می‌رسد این یگانه‌مبنای موجه در توسل به اصول در حل مسائل برخاسته از علوم و فناوری‌های زیستی است.

پی‌نوشت‌ها

- ¹Moral theories
- ²deontological
- ³utilitarian
- ⁴Act deontologism
- ⁵Rule deontologism
- ⁶Rule utilitarianism
- ⁷Universalistic
- ⁸Particularistic
- ⁹Categorical Imperative
- ¹⁰Prima Facie
- ¹¹intensity
- ¹²duration
- ¹³certainty
- ¹⁴propinquity
- ¹⁵fecundity
- ¹⁶purity
- ¹⁷extent
- ¹⁸autonomy
- ¹⁹justice
- ²⁰beneficence
- ²¹nonmaleficence
- ²²Principles of Bioethics/ Biomedical Ethics
- ²³Sex selection
- ²⁴principlism
- ²⁵morally relevant properties
- ²⁶paradigm
- ²⁷analogical thinking
- ²⁸A priori
- ²⁹determined
- ³⁰Absolutists

فهرست منابع

- دباغ س. (۱۳۸۷). عام‌گرایی و خاص‌گرایی در فرااخلاق. در: دباغ س. سکوت و معنا. تهران: صراط
- دباغ س. (۱۳۸۸). عام و خاص در اخلاق. تهران: هرمس
- مک‌ناتن د. (۱۳۸۳). نگاه اخلاقی. (ترجمه حسن میاننداری). تهران: سمت
- وارنوک م. (۱۳۸۶). اگزیزستانسیالیسم و اخلاق. (ترجمه مسعود علیا). تهران: فقه‌نوس

- Arras J. (2009). A Case Approach. in: Kuhse H, Singer P. A Companion to Bioethics. Oxford: Blackwell
- Beauchamp TL, Childress JF. (2001). Principles of Biomedical Ethics. Oxford: Oxford University Press
- Baumgarten E. Introduction to Bioethics. [cited 2013 Oct 27]
Available from URL: <http://www-personal.umich.edu/~elias/primer.pdf>
- Bentham J. (1996). An Introduction to the Principles of Morals and Legislation. London: Methuen
- Childress J. (2009). A Principle-based Approach. in: Kuhse H, Singer P. A Companion to Bioethics. Oxford: Blackwell
- Dancy J. (1993). Moral Reasons. Oxford: Blackwell
- Dancy J. (2004). Ethics without Principles. Oxford: Clarendon Press
- Fletcher J. (1997). Situation Ethics: The New Morality. Philadelphia: Westminster Press
- Johnson R. Kant's Moral Philosophy. [cited 2013 Oct 27]
Available from URL: <http://plato.stanford.edu/archives/win2013/entries/kant-moral>
- Mill J. S. (2009). Utilitarianism and On Liberty. Oxford: Blackwell
- Ross W. D. (2007). The Right and the Good. Oxford: Oxford University Press
- Sinnott-Armstrong W. (1999). Some Varieties of Particularism. *Metaphilosophy*. (30), P1-12
- Wilhelm M, Dahl E, Alexander H, Braehler E, Stöbel-Richter Y. (2013). Ethical Attitudes of German Specialists in Reproductive Medicine and Legal Regulation of Preimplantation Sex Selection in Germany. *PLoS ONE*. 8(2)

یادداشت شناسه مؤلف

امیرحسین خداپرست: کارشناس ارشد فلسفه، مرکز تحقیقات بیوتکنولوژی تولیدمثل، پژوهشکده فناوری‌های نوین علوم پزشکی جهاد دانشگاهی - ابن سینا، تهران، ایران.
پست الکترونیک: Khodaparast.amir@gmail.com

فاطمه دومانلو: کارشناس ارشد فلسفه، مرکز تحقیقات بیوتکنولوژی تولیدمثل، پژوهشکده فناوری‌های نوین علوم پزشکی جهاد دانشگاهی - ابن سینا، تهران، ایران.

Principles of Bioethics Problem of Interpretation

A.H.Khodaparast

F.Domanloo

Abstract

Most of moral evaluations of bio problems are made on the basis of one of the existing moral theories or on that of a combination of the said theories as a moral approach. The evaluations presuppose a rule- or principle-based attitude towards the current disputes and also the necessity of using a moral theory as the origin or context of the rules or principles. It is generally, in both theory and practice, taken for granted that moral principles can effectively help decision makers, policy makers, bioethics committee members and research project managers. Principles of bioethics have mainly formed due to the mentioned presupposition. However, the universalistic attitude to ethics has recently been challenged in various ways. In this article, epistemological and ethical aspects of principles of bioethics have been examined from both universalistic and particularistic perspectives. It seems that, though this challenge deny the traditional interpretation of the principles which ignore the concrete process of formation of them, a moderate interpretation of ethical universalism may justify application of these principles.

Keywords

Bioethics, Principles of Bioethics, Ethical Theories, Universalism, Particularism